





دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی

عنوان :

ترجمه و تحلیل صفحات ۱ تا ۹۶ کتاب " الادب المقارن من منظور الادب العربی "

از عبدالحمید ابراهیم

استاد راهنما :

دکتر علیرضا منوچهریان

استاد مشاور :

دکتر حسن حسن زاده نیری

نگارش:

مریم رمضانی

پایان نامه برای دریافت درجه ی کارشناسی ارشد در رشته ی ادبیات تطبیقی

شهریور ۱۳۹۱

چکیده

تطبیق یا مقایسه ، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است . انسان در بررسیهای مختلف و متنوع خود ، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقایق اصیل مربوط به حوزه های پژوهش خود ، برگزیده است . ادبیات تطبیقی به بررسی تلافی ادبیات در زبانهای مختلف و روابط پیچیده ی آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر درحوزه های هنری ، مکاتب ادبی ، جریانهای فکری ، موضوعها ، افراد و می پردازد.

رساله ی حاضر ترجمه و تحلیل مقدمه و فصل اول کتاب ((الادب المقارن من منظورالادب العربی)) از عبدالحمید ابراهیم است که درباره ی مباحثی از قبیل ادبیات تطبیقی و هدف ملی ، نقد کتاب ((الادب المقارن)) غنیمی هلال ، مقامات حریری ، رمان آمریکا کافکا و ... می باشد .

کلید واژه:

ادبیات تطبیقی، غنیمی هلال، مقامات حریری، کافکا، رمان آمریکا.

صفحه	فهرست مطالب
آ	چکیده
۱	مقدمه
۴	ادبیات تطبیقی و هدف ملی
۳۴	قهرمان فریبکار حریری و کافکا
۱۱۹	شرح و تحلیل
۱۶۲	فهرست منابع
۱۶۵	پیوست متن اصلی

مقدمه

تطبیق یا مقایسه، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است. انسان در بررسیهای مختلف و متنوع خود، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقایق اصیل مربوط به حوزه های پژوهش خود، برگزیده است. برای مثال، محققان در جانور شناسی به مقایسه ی میان حیوانات مختلف پرداخته و آنها را به انواع و گونه هایی طبقه بندی می کنند. این طبقه بندی بر پایه ی ویژگیهای ذاتی هر یک از گونه ها و انواع متفاوت و متنوع استوار است. پژوهشگران در علوم مختلف این راه را رفته اند و با این دسته بندی به نتیجه های روشنی رسیده اند، که ثمره ی بررسیها و ژرف بینی آنان بوده است.

زبانها که خود ابزار بیان ادبیات هستند، این پژوهش تطبیقی را پذیرفته اند، برای همین تأثیری ژرف در شناخت اصول و مبانی آن و آگاهی از تغییر و تحولی که در طول تاریخ رخ داده است، دارند. پژوهش های تطبیقی همان گونه که به ترکیبها پرداخته است به واژگان هم می پردازند. ترکیبها در زبان عربی به جمله مشهورند. از دستاوردهای پژوهش تطبیقی واژگان، پیدایش دانش زبان شناسی با شاخه های متعدد آن است و دستاورد تطبیق این پژوهش به ترکیبها در زبانهای مختلف - از یک خانواده ی زبانی - پیدایش پژوهشهای فراوانی در نحو تطبیقی است. هر یک از اینها به تقسیم زبانهای جهان به خانواده های زبانی که هر یک در بردارنده ی مجموعه ای از زبانها که اصل واحد و مشترکی دارند، رسیده است، چه این اصل مشخص و معلوم باشد و چه مجهول و منقرض شده باشد و ساخت اصلی آن به ما نرسیده و تنها در شاخه هایی که از آن سربرآورده، نمایان و ماندگار باشد.

ادبیات تطبیقی به بررسی تلاقی ادبیات در زبانهای مختلف و روابط پیچیده ی آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر در حوزه های هنری، مکاتب ادبی، جریانهای فکری، موضوعها، افراد و می پردازد. اهمیت ادبیات تطبیقی بدان جهت است که از سرچشمه های جریانهای فکری و هنری ادبیات ملی پرده بر می دارد؛ زیرا هر جریان ادبی در آغاز، با ادبیات جهانی برخورد دارد و در جهت دهی آگاهی انسانی یا

قومی مساعادت می ورزد. البته این اهمیت تنها به بررسی جریانهای فکری و گونه های ادبی و مسائل انسانی در هنر محدود نمی شود، بلکه از تأثیر پذیری شاعران و نویسندگان از ادبیات جهانی نیز پرده بر میدارد.

ادبیات تطبیقی را باید از دیگر شاخه های معرفت ادبی به ویژه ادبیات ملی، ادبیات عمومی، ادبیات جهانی، نظریه ی ادبیات و نقد تفکیک نمود. از طرفی باید حوزه ی آن را نیز مشخص کرد. نکته ی مهم، فایده و حوزه ی کارکرد ادبیات تطبیقی است، چون از آغاز پیدایش آن که از یک قرن و نیم فراتر نمی رود. درباره ی مفهوم آن مناقشاتی وجود داشته است. برخی مفهوم ادبیات تطبیقی را نارسا میدانستند و نامهایی چون تاریخ ادبیات تطبیقی، تاریخ ادبی تطبیقی و تاریخ تطبیقی ادبیات را پیشنهاد می کردند. برخی هم تعبیر تاریخ روابط ادبی را دقیقتر می دانستند. سرانجام نخستین بار در سال ۱۸۲۷، فیلمان استاد دانشگاه سوربن، اصطلاح ((ادبیات تطبیقی)) را پیشنهاد کرد و پذیرفته شد.

در ادبیات تطبیقی، بیش از هر چیز می توان به نقاط وحدت اندیشه ی بشری پی برد که چگونه اندیشه ای در نقطه ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی و یا شاعری مطرح می شود و در نقطه ی دیگر همان اندیشه به گونه ای دیگر مجال بروز می یابد، گاهی این وامگیری و تأثیرپذیری از حد یک تأثیر پذیری فراتر می رود و شاعر و نویسنده متأخر، شخصیت خود را آشکارا مطرح می نماید. (عبدالسلام کفافی، ۱۵-۷)

رساله ی حاضر ترجمه و تحلیل مقدمه و فصل اول کتاب ((الادب المقارن من منظور الادب العربی)) از عبدالحمید ابراهیم است که در باره ی مباحثی از قبیل ادبیات تطبیقی و هدف ملی، نقد کتاب ((الادب المقارن)) غنیمی هلال، مقامات حریری، رمان آمریکا کافکا و ... می باشد.

در این رساله بیشتر سعی و تلاش، تمرکز کردن بر روی ترجمه بوده است و بعضاً برخی پاراگرافها و اعلام را مورد تحلیل و بررسی قرار داده ام و از ذکر و توضیح اعلام مشابهی که در صفحات بعد مکرراً ذکر شده اجتناب کرده ام.

درباره ی نویسنده ی کتاب - عبدالحمید ابراهیم - و همچنین معرفی آثارش که در متن اصلی مکرراً ذکر شده هیچ گونه اطلاعاتی را نتوانستم به دست بیاورم.

در پایان از استاد گرانقدرم آقای دکتر منوچهریان که راهنمایی نگارنده را در نگارش این رساله به عهده داشتند بسیار سپاسگزارم . طی جلسات متعددی که در حین نگارش رساله با ایشان گفتگو داشتم نکات بسیار ارزنده ای را به بنده متذکر شدند که در نگارش رساله بسیار مفید واقع شد به هر روی، بدون رهنمود های استاد منوچهریان نگارنده در نگارش این رساله توفیق چندانی بدست نمی آورد .

همچنین از استاد گرانقدرم دکتر حسن زاده که سمت استاد مشاور بنده را در نگارش این رساله بر عهده داشتند و نکات مفیدی را به بنده متذکر شدند نهایت تشکر را دارم .

از خداوند متعال برای این دو عزیز گرانقدر آرزوی سلامتی و شادکامی دارم .

مقدمه

ادبیات تطبیقی

و هدف ملی

تحقیقات و مطالعات دانشگاهی از هر چه تهی باشد از هدف ملی - میهنی تهی نیست و همه ی هدف این است که پژوهشگر اهداف ملی خود را با موضوعیت عرضه نماید و هیچ تناقضی میان هدف ملی و اهداف انسانی نیست . پس خویشتن دوستی یا وطن دوستی یا دین گرایی هیچ تناقضی با اهداف انسانی ندارد که هیچ ، بلکه راهی به سوی آن اهداف است .

و [فلاسفه گفته اند که] فاقد شی معطی آن نمی تواند باشد .

و کسی که دین و وطنش^۱ را نشناسد به طریق اولی انسانیت را نمی شناسد . پس انسانیت صرف مفاهیمی ماورایی نیست که از آرزوهای انسان فراتر رود و فراتر از توجه و اهتمام او به خود و پیرامونش باشد بلکه در نهایت مجموعه چیزهای کوچک و ناچیزی است که در مقیاس انبوه خود مدخل حقیقی عالم انسانیت است .

اگرما بر خود و فرهنگ خود علاقمند باشیم به دیگران اجازه می دهیم که بر خویش و فرهنگ خویش علاقمند باشند زیرا فاقد شی معطی آن نمی تواند باشد . همچنان که پیش از این گفتیم راه انسانیت از کوچه و خیابان و نزدیک و همسایه و وطن و فرهنگ و دین آغاز می شود و همچنان بالا می رود تا به راه انسانیت در هر مکان و هر زمان برسد .^۱ و اعمال انسانی در آغاز خود از مکان و زمان آغاز می شود سپس به لا زمان و لامکان می رسد .

و جهانی شدن در این راه شروع می شود و نمی تواند از این راه جهش کند و هر کسی از این طریق بجهت کارش بی مزه خواهد بود و پیکره انسانیتش به استخوان پوسیده بدل می شود که دردی را دوا نمی کند -۶-

پس هدف ملی ازسویی با هدف انسانی منافاتی ندارد و از سویی دیگر به معنای تعصب نیست بلکه به معنای زبانی واحد است که به مجموعه ای از خصایص فرهنگی منجر می شود . پس این به معنای یک ویژگی و

^۱ -دویه به معنای خویشان و بستگان و اطرافیان است ولی مترجم در اینجا آن را توسعاً به معنی وطن گرفته است .

خصوصیت است نه تعصب و عصبیت زیرا اصل و اساس تعصب از زمینه فرهنگی نشات نمی گیرد و به جایگاهی فرهنگی نمی انجامد. تعصب در یک کلمه هیچ است و کسی که چیزی ندارد می ترسد دردیگری ذوب شود و در سنگر دفاعی فرو می رود و بی جهت و بی هدف به دیگری حمله می کند. فقط برای اینکه خودش را به اثبات برساند و دقیقاً مانند طفل نوپایی که از دوست و همنشیش می ترسد که عروسکش را بدزد و بر سر او داد می زند و دستش رامیگذرد.

ملیت [فرهنگ ملی] مجموعه ای از ویژگی های فرهنگی است که به جایگاه ویژه ای منجر می شود.

پس با این تعریف، آدمی را به درجه انسان پخته و کاملی می رساند که نه خودش را خوار می دارد و نه دیگری را. او از خویش رها می شود و به دیگران اجازه می دهد که از ذات خود رها بشوند.

او درعین اینکه خود را خوار نمی دارد در وجود دیگران تحت عنوان انسانیت گسترش می یابد و به دیگران اهانت نمی کند و تحت عنوان اقلیم او خویش را خوار نمی دارد و تحت عنوان انسانیت در وجود دیگران محو می شود و دیگری رانیز خوار نمی دارد و تحت عنوان منطقه ای گشتن او را از آزادی بیان محروم نمی دارد. خلاصه سخن این که ملی گرایی چیزی غیر از فرد گرایی است و چیزی غیر از انزوا [و بستن درها به روی خویش] است و کسی که ملی گرایی را یکبار تحت عنوان فرد گرایی و دیگر بار تحت عنوان تعصب بکار می برد [درواقع] آن را نمی فهمد یا اینکه به طور کلی چیزی را نمی فهمد. زیرا او میان مفاهیم یعنی بین انحصار گرایی و انحراف از انحصار گرایی گاهی به سوی جهانی شدن و گاهی به سوی منطقه ای گشتن خلط می کند.

-۳-

بنابراین ملیت از سویی منفی با انسانیت نیست و از سویی دیگر به معنی تعصب یا در خود فرو رفتن نیست. اما از جهت سوم به معنای امیال سیاسی نیست که از هدفی به سوی هدفی دیگر متغیر باشد.

و شاید این جهت اخیر از مهمترین امور باشد چرا که نیاز به توجه و هوشیاری بسیار و دقیق دارد تا بین آنچه متغیر و ناپایدار است و آنچه نامتغیر و پایدار است خلط نکنیم. میان آنچه تابع اهداف (ناپایدار و گذرا) است و آنچه تابع موضوعیت است -۷-

و میان آنچه با امری موقت و ناپایدار در ارتباط است و بر حسب شرایط و مقتضیات این امر در تغییر است و میان آنچه مکان و موقعیت ثابت و مشخصی دارد .

بنابراین ما نیازمند توجه و هوشیاری بسیار و دقیقی هستیم تا میان ملیت به عنوان ویژگی فرهنگی و ملیت به عنوان شعار سیاسی تمایز قائل شویم . خلط میان این دو امر منجر به زیانباری ملی به مفهوم فرهنگی آن می شود این دقیقاً چیزی است که در عرصه جهان عرب اتفاق افتاد که ملیت به عنوان شعاری سیاسی مطرح شد و جارو جنجال بسیار برانگیخت و عوامل بسیاری گاهی با ملیت و گاهی ضد ملیت به میان آمد ولیکن به هر حال این واژه را غبار آلود ساخت و باعث شد بسیاری نفرت پیدا کنند و آن را در تألیفات علمی خویش به کار نبرند .

گاهی سیاست می خواست که حکومت عثمانی را به اعتبار اینکه نماد اسلام گرایی است هدف قرار دهد از این رودر مقابل آن اندیشه ملیت عرب را پیش کشید و عرب را به ایجاد نظامی مستقل از حکومت عثمانی تحت عنوان ملی گرایی دعوت کرد و گاهی نیز سیاست جنبش رو به فزون ملیت عرب را در دهه ی پنجاه نشانه گرفت و در مقابل آن اندیشه اسلامی گرایی را پیش کشید بر این اساس که ملیت اندیشه ای محدود است که با جنبه ی جهانی اسلام منافات دارد .

و سیاست در هر دو حالت از موضوعیت بحث نمی کند بلکه بر طبق مصلحت پیش می رود و به اهداف خاص خود متغیر است . بنابراین گریز از واژه ملیت گرایی که پژوهشگر معاصر با آن برخورد دارد و ناشی از فراز و فرودهای سیاسی و نیز هراس از اتهامات زود هنگام است که عربها به یکدیگر نسبت می دهد و این گاهی به عنوان عربی گرایی است و گاهی به اسم اسلام است .

-۴-

اما ملیت به مفهوم فرهنگی آن به معنای زبانی واحد و محیط جغرافیایی مجاور و تاریخی مشترک است و نظیر آن است که در نهایت مجموعه ای از نمادهای فرهنگی را تشکیل می دهد که به انسان منطقه ای تمایز می بخشد و زمینه ای فکری را در پس عکس‌العملهای او نمایان می سازد .^(۱)

و آن به این مفهوم با اسلام منافاتی ندارد بلکه کاملاً بر عکس است. اسلام را حمایت می کند و اسلام آن را حمایت می کند پس هر دو روی یک سکه هستند که یکی از دیگری بی نیاز نیست.

عربی گرایی نمایانگر محیطی است که اسلام در آن شکل گرفته است. چرا که هر دینی یا هر حرکت فکری یا انقلاب فرهنگی تنها عقاید و آراء و اصول نیست بلکه باید اینها در گروهی از بشر که در مکانی خاص به سر میبرند محقق نماید و به منزله ی رحم است که طفل را در بر می گیرد تا خلقتش کامل شود سپس چهره جهانی آن محقق می شود پس عربیت (عربی گرایی) امری منطقه ای است و اسلام امری جهانی است و جنبه ی منطقه ای از جهانی بی نیاز نیست و جهانی نیز جز با گذر از منطقه ای بودن میسر نمی شود -۸-

و ما نمی توانیم علوم انسانی را هر چقدر هم که در پرده ی طرح موضوعیت متصور شود از ویژگی ملی - میهنی آن تهی سازیم. بی گمان دانشهایی همچون ادبیات و تاریخ و اقتصاد و سیاست از جنبه ملی گرایی تهی نیست هر چند در ارتباط با اصول و قوانین کلی باشد.^(۲)

مثلاً ادبیات را شما گاهی ادبیات عربی یا فرانسه یا انگلیسی می نامید و ما با این اوصاف به گمان به زبانی که در پس آن ویژگی فرهنگی خاصی نهفته است اشاره می کنیم که مثلاً ادب عرب را از ادب فرانسوی یا انگلیسی متمایز می سازد.

-۶-

آنچه که درباره ادبیات به عنوان یک متن می گوئیم می توانیم آن را درباره ادبیات تطبیقی^(۳) به عنوان علمی از علوم انسانی بیان کنیم. مثال آن در این باره مثل نقد و تاریخ و اقتصاد و سیاست است.

ادبیات تطبیقی هر چقدر هم که در بعد جهانی خود فرو رود درون خود حامل مفهوم ملیت است زیرا آن فلسفه ای نیست که با انسان به عنوان انسان سروکار داشته باشد. بلکه در خاستگاه نخستین برخاسته از متون ادبی است که به زبان خاصی نوشته شده است و نقطه نظر خاصی را در بر دارد و عاطفه و احساس ویژه ای را منعکس می سازد.

بدون شک جهانی شدن^(۴) و ملیت^(۵) با هم اند و داخل در مفهوم ادبیات تطبیقی. پس آن از متونی مکتوب به زبانی ملی آغاز می شود که ممکن است آن زبان عربی باشد سپس بفرز این متون سیر می کند تا رابطه آن را با متونی که به زبان دیگر نوشته شده کشف کند که آن زبان دیگر ممکن است فرانسه باشد.

همانا تحقیقات و مطالعاتی که مربوط به چیزهای مشترک بین ادبیات مختلف است و برخاسته از متون ادبی نیست از نوع مطالعاتی است که برخی پژوهشگران آن را ادبیات جهانی می نامند و قصد از آن در تأسیس علمی مشابه فلسفه است که مشترکات ادبیات انسانی را بررسی می کند.

و اینان آرزو دارند که برای این علم، تاریخی باشد همچنان که برای ادبیات ملی، تاریخی است. گرچه امیدی ندارند که نقدی برای آن باشد چنان که نقدی که از آن ادبیات ملی است چرا که نقد در خصوص متون است در حالی که این علم از ویژگیهای زبانی متون در می گذرد تا موقوف بر مشترکات ادبیات انسانی و موضوعاتی کلی باشد که شبیه تر به موضوعات علم فلسفه گردد.

و مطالعاتی که مقایسه متون ادبی را انجام میدهد داخل در زبانی واحد است و از چارچوب این زبان تجاوز نمی کند و این قسمی از تطبیقاتی ادبی است که هر ادبیات ملی ای به آن می پردازد تا ذوق ها را برانگیزاند و با آن انگیزه وجوه اشتراک و افتراق میان متون آشکار شود و نیز وجوه تأثیر و تاثر میان دو ادیب مشخص گردد. -۹-

اما ادبیات تطبیقی در درون خود دو جنبه ی ملی و جهانی را با هم فراهم آورده است. پس آن از متونی ادبی برخاسته است که به زبان معینی نگاشته شده ولی تابع مقتضیات این زبان بلاغی است. رابطه این متون با متون ادبی که به زبانی مختلف نوشته شده و تابع مقتضیات همان زبان است از حیث تأثیر و تأثر بحث می کند تا ویژگی های [ادبی] خاص که میان این ادیب یا آن ادیب است مشخص شود.

-۷-

ادبیات تطبیقی در دانشگاههای فرانسه و اروپا در دامان ادبیات ملی در نتیجه تحولی تاریخی - تمدنی پدید آمد. در آنجا روحی جهانی، عالم اروپا را در عصر نوین فراگرفته بود که خود زائیده ی اکتشافات علمی و به ویژه در ارتباط با وسایل ارتباط جمعی بود و فلسفه ها و اندیشه های کلی سراسر قاره را فرا گرفته بود. از اینرو به

محض اینکه مکتبی فلسفی یا ادبی در فرانسه یا غیر آن پدیدار میشد به سرعت به کشورهای همسایه منتقل می شد چنین چیزی برای مکاتب کلاسیک^(۶)، رمانتیک^(۷) و رئالیسم^(۸) اتفاق افتاد. همچنین با مکاتب سیاسی مانند مارکسیسم^(۹) و کاپیتالیسم^(۱۰) و نیز با مکاتب فلسفی اگزیستانسیالیسم^(۱۱) و نهلیسم^(۱۲) نیز اتفاق افتاد.

و [در این دوران] دیوار زبان مانعی برای به هم رسیدن دیدار ملتها نبود و تلاش و کوشش برای ارضای این روح همگانی هر زبانی را آرزومند همسایه خویش ساخته بود تا چه از طریق (آثار) ترجمه یا برخورد مستقیم با فرهنگ آن قوم آشنا شود.

و ناقد ادبی با این موج عمومی همراه بود و با مقایسه های ادبی خود که در زبان ملی خویش انجام می داد کارش به مقایسه با متونی اعتلا یافت که به زبان دیگر نگاشته شده بود و این برانگیزه برانگیختن و ذوق و نیز آشکار نمودن اصالت متونی بود که در زبان ملی او بود و نیز یافتن میزان ابتکاری بود که ادبای مختلف داشتند. ناقد ادبی با همه ی ویژگی هایی که بدان اشارت رفت متحول گشت و به دنبال دلایل علمی و مدارک تاریخی گشت که اندیشه تأثیر و تأثر را به اثبات برساند.

و بدین ترتیب ادبیات تطبیقی از نقد ادبی و تاریخ ادبیات، مستقل گشت و به دانشی بدل گشت که به مقایسات ادبی خارج از مرزهای زبان ملی اهتمام می ورزد.

و این پیدایش نخستین بر ساحت ادبیات تطبیقی در دانشگاههای فرانسه منعکس گشت و برای خدمت به ادبیات ملی به کار گرفته شد و از مسائلی نشأت گرفت که با ادبیات ملی ارتباط داشت و این دلیلی ساده داشت -۱۰- چرا که در دامان ادبیات ملی پرورش یافته بود و برای گسترش شاخه ای از شاخه های نقد ادبی که همان مقایسه های ادبی باشد شکل گرفته بود.

-۸-

ولی اوضاع و احوال در زمینه پیدایش ادبیات تطبیقی در دانشگاه مصر و جهان عرب این چنین نبود. چرا که در نتیجه ای تاریخی و تمدنی یا در اجابت نیازی درون زبان ملی پدید نیامده بود که بخواهد آن را به گسترش دایره ی اهتماماتش بکشاند و آن با همسایگان و نزدیکان آشنا سازد بلکه کار کاملاً بر عکس بود و ادبیات

تطبیقی از بالابه جهان عرب وارد شد واز دانشگاه‌های فرانسه به دست دکتر محمد غنیمی هلال در کتابش تحت عنوان ((ادبیات تطبیقی))^(۱۳) انتقال یافت.

-۹-

و کتاب دکتر غنیمی هلال ادبیات تطبیقی را پس از آنکه از دانشگاه‌های فرانسه طی تکامل تاریخی در مسیر ادبیات فرانسه حاصل گشت مورد بررسی قرار می‌دهد و به همین دلیل این کتاب بیشتر به ترجمه نزدیک است تا تألیف، چرا که بیشتر بر منابع بیگانه تکیه دارد و از آنها مطالب نقل می‌کند و میان آنها مقایسه می‌کند نگاهی به حواشی یا فهرست اطلاعات یا فهرست موضوعات یا فهرست اعلام آشکارا ثابت می‌کند که این کتاب واقعیت ادبیات تطبیقی در فرانسه و اروپا را عرضه می‌کند آن‌گاه او اینها را به زبان عربی منتقل می‌سازد و آنها را به رشته تألیف می‌کشد و خوب از دیدگاهی به دیدگاه دیگر منتقل می‌شود ولی کمترین آراء و نظریات را تحلیل و تفسیر می‌کند و اگرهم تحلیل کند کاملاً بی‌رویه و در جملاتی کوتاه است.^(۱۴)

دکتر غنیمی هلال فصلی را تحت عنوان ((تاریخ پیدایش ادبیات تطبیقی)) می‌گشاید که در چاپ سوم از صفحه ۲۰ تا صفحه ۷۷ به طول می‌انجامد و در آن با شکیبایی و امانت تاریخ ادبیات تطبیقی را از یونان و روم تا دوران جدید در اواخر قرن ۱۹ بررسی می‌کند و آن هنگامی است که ادبیات تطبیقی به دست مؤسس آن ژوزف تکست به بار نشست و تا گذر از مرحله رمانتیک و عصر نهضت و دیگر عوامل تاریخی و اجتماعی و فرهنگی که منجر به رشد و پیدایش ادبیات تطبیقی و تحول آن به صورتی طبیعی و در پاسخ به نیازهای تمدن و عواملی تاریخی از درون جامعه شد.

دکتر غنیمی هلال تاریخ ادبیات تطبیقی را در زبان عربی و تمدن اسلامی مورد بررسی قرار نداده تا آنجا که بسیاری از شخصیت‌های غربی و شرقی که او به آنها اشاره می‌کند در اثر مراجعه به منابع فرانسوی یا اروپایی است که نشان می‌دهد اینها نتیجه الهام گرفتن -۱۱-

از مطالعات تطبیقی در جهان اروپاست و در نتیجه بررسی دقیق در منابع عربی و بررسی شخصی تاریخ ادبیات تطبیقی درون فرهنگ عربی نیست.

در نتیجه می بینیم که او تا حد زیادی وضعیت ادبیات تطبیقی در قرون وسطی را نادیده می گیرد و به مراجعه به منابع اروپایی و فرانسوی بسنده می کند منابعی که به این دوران نگاه تحقیر آمیز دارد زیرا تمدن غرب در آن جهت افتاده بود و راه برای تمدن عربی اسلامی گشوده شد تا تأثیرش را بر مسیر تمدن انسانی در همه ی قاره ها بگذارد .

دکتر غنیمی هلال این دوران را در عباراتی کوتاه و کلی معرفی می کند و در آن به منابع اروپایی استناد می کند و می گوید:

((در قرون وسطی که از سال ۳۹۵ تا سال ۱۴۵۳ به طول کشید ادبیات گوناگون اروپا تحت نفوذ و تأثیر عواملی مشترک بود که برخی جهت گیریها آن را یکسان کرده و ارتباط آنها را با یکدیگر مستحکم ساخت و این یکسان سازی در جهت ادبیات بود و دو نمود کلی داشت: یکی دینی که مردان مذهبی بر آن مسلط بودند که از جمله آن ها خوانندگان و نویسندگان بودند و روح مسیحیت در این تولید ادبی نفوذ کرده بود چنان که زبان لاتینی زبان علم و ادب بود همچنان که زبان کلیسا بود و دومین نمود کلی در دلاوری و جنگاوری بود که میان بسیاری از آداب اروپایی در آن دوران وحدت ایجاد نمود)). (ص ۲۲)

البته او فصلی را تحت عنوان ((وضعیت فعلی مطالعات و تحقیقات ادبیات تطبیقی در دانشگاههای غرب و در دانشگاههای مصر)) آورده است ولی این فصل فقط از صفحه هفتاد و هشت تا هشتاد و هفت به طول می انجامد یعنی بیشتر از ده صفحه نیست که در خلال این صفحات می خواهد این عنوان گسترده را تحت پوشش قرار دهد و سهم دانشگاههای مصر فقط شش صفحه شده است که در آن از پیدایش ادبیات تطبیقی در مصر در ربع نخست قرن بیستم سخن گفته است و این در طی ترجمه و مطالعات نقدی است که از منابع اروپایی مدد می گیرد. سپس او روشی را برای مطالعات ادبیات تطبیقی در دانشگاه مصر ارائه داده و در آن ریشه های ادبیات تطبیقی در ادب قدیم رانادیده گرفته است .

و نیز البته او در مقدمه چاپ دوم از اهمیت ادبیات عربی به عنوان عنصر حیاتی در مفهوم ادبیات تطبیقی سخن گفته است ولی این [تنها] در مقدمه است و شاید در جواب حرکت ملی که در جمهوری متحد عربی بود و این

امر به روش نویسندگان کتاب سرایت نکرد زیرا آنچه که باید تألیف می شد، تألیف شده بود و کاری که باید می شد، شده بود و عملیات اصلاحی شاید بیشتر ضرر داشت تا نفع .

مهم نیست که مؤلف برخی مثالها را بیاورد و برخی شخصیت های عربی را [در کتابش] درج کند بلکه مهم این است که [روح کتاب] برخاسته از ادبیات ملی باشد همان اتفاقی که جدای چنین تحقیقاتی در دانشگاه فرانسه افتاد که به نحو ادبیات عربی به عنوان محوری اساسی باشد -۱۲-

-۱۰-

در اینجا نتایج بسیاری بدست آمده که مترتب بر گرایش های دکتر غنیمی هلال در کتابش به عنوان ((ادبیات تطبیقی)) است که می توانیم از میان آن به دو نتیجه زیر اشاره کنیم :

۱- تمرکز کردن بر سیمای جهانی در مطالعات ادبیات تطبیقی.

۲- بزرگنمایی نقش ادبیات تطبیقی .

و ما هریک از این دو را به اختصار بررسی می کنیم .

-۱۱-

پیش از این گفتیم که ادبیات تطبیقی ویژگی ای همچون سایر علوم انسانی دارد و شامل دو جنبه است اولی جهانی و دیگری ملی . چرا که برخاسته از متون ادبی نوشته شده به زبان ملی است که ویژگیهای سبکی آن زبان را دارد و سپس از آنجا به سوی کشف روابط با زبان دیگر شروع می شود .

ادبیات تطبیقی در دانشگاههای فرانسه چنین رشدی طبیعی داشت که برخاسته از ادبیات ملی و در خدمت ادبیات ملی بود و در این ضمن منجر به پرده بر گرفتن از اصالت و جستجوی منابع آن شد .

ولیکن اوضاع در مورد ادبیات تطبیقی در دانشگاههای مصر و عربی اینچنین نبود و دکتر غنیمی هلال در کتابش تعریفی را برای ادبیات تطبیقی که به شعبه جهانی گرایش داشت، ارائه داد :

(([این علم] نقطه تلاقی میان ادبیات در زبانهای گوناگون و روابط متعدد و پیچیده ی آنها را در حال یا گذشته و تأثیر یا تأثیری را که این روابط تاریخی داشته بررسی می کند، حال جلوه های تأثیر یا تأثر هر چه که می خواهد باشد)). (ص ۹)

تأکید بر بعد جهانی در چند جای کتاب تکرار می شود و در صفحه ی هجده [در بیان] مفهوم ادبیات تطبیقی به این بعد تأکید می کند و می گوید :

((بنابراین ادبیات تطبیقی سیر ادبیات ملل را در روابط آنها با یکدیگر ترسیم می کند و روند این سیر را تشریح می کند و به روابط آنها کمک می کند و به تفاهم ملتها و نزدیک شدن آنها در میراث فکریشان رهنمون می شود سپس آن - از اینها گذشته - به بیرون آوردن ادبیات ملی از انزوا کمک می کند تا به عنوان اجزایی از یک ساختار کلی ناظر به آن باشد و این همان میراث ادبی جامعه جهانی است)). -۱۳-

سپس صراحتاً آن را منعکس می کند و ادبیات تطبیقی را به اقتصاد سیاسی و تاریخ تشبیه می کند و می گوید :

((ادبیات تطبیقی مانند این دو علم ، روابط خارجی و طرحهایی را که دولتی آن را آغاز می کند مطرح می کند و نفوذهای گوناگونی را که تحت تأثیر آن قرار می گیرد و آنچه که خواه ناخواه از ورای حوزه ها برای آنها پیش می کشد را بررسی می کند و همه ی اینها از جمله چیزهایی است که زمینه فعالیت انسانی به آن انسجام می یابد و جلوه های آن تنوع پیدا می کند)).

و در کتاب دکتر غنیمی هلال دو نتیجه به دست آمده است :

نخست اینکه کتاب پر از اقتباسات از منابع خارجی و نیز ملامت از اعلام بیگانه و دیگر چیزهایی است که چهره ی ملی را تحت الشعاع قرار می دهد و آن را رنگ پریده جلوه می دهد چنان که ادبیات ملی از خود چیزی نمی گوید و اظهار وجودی نمی نماید مگر در برخی گریزهایی بسیار کوتاه و ناچیز و اشاره هایی به برخی مثالها که از باب مقایسه با مثالها ی بیگانه و متون اروپایی آمده است که بر اساس متون عربی نیست و این متون را محورنوشته های خود قرار نمی دهد و از آن نشأت نمی گیرد تا نهایتاً به بعد جهانی نائل شود بلکه از بعد جهانی شروع می شود تا محبوس همین بعد جهانی بماند .

اما نتیجه دوم که در ضعف بعد هنری این کتاب است و این بدان دلیل است که دکتر غنیمی هلال بر روابط تاریخی میان متون به عنوان بعد هنری در ساختار متون تأکید دارد در نتیجه جز در موارد نادر، تحلیلی برای متن ادبی یا رمزگشایی از تفاوت‌های ظریفی را که میان متون است نمی‌بینیم.

تطبیقات ادبی که قدما تحت عنوان سرقات شعری انجام داده اند بیشتر نزدیک به بعد هنری است. زیرا برخاسته از متون است و میزان ((بر گرفتن)) یک شاعر از دیگری را مشخص می‌کند. (از میزان اخذ و اقتباس شاعری از دیگری پرده بر میدارد) و اینکه آیا شاعر دوم توانسته است که معنی برگرفته از شاعر نخستین را پنهان سازد یا اینکه آن را به ساخت جدیدی که در برگیرنده مشخصات خودش باشد تغییر داده باشد و امکان دارد که معنا را بیشتر به او نسبت داد تا شاعر سابق. یا اینکه این معنا از باب توارد خاطر است و از باب معانی ای که در کوچه و بازار مطرح است و شاعری آن را به شیوه‌ی خاص خود می‌پردازد و یا دیگر مسائل و پرسش‌هایی برخاسته از متن و می‌خیزد و به متن باز می‌گردد.

ولی عنوان آسیب رساننده و فریبنده‌ی این تطبیقات ادبی یعنی عنوان سرقات شعری و گریز از هر آنچه مرتبط با بلاغت سنتی است ناقد ادبی را از این باب گریزان ساخته که [مباحث] را از این باب نیاغارد.

ولی اگر ناقد از این باب آغاز کند خود را در میان انبوهی از متون ادبی می‌یابد که از آنها می‌تواند به بحث پیرامون روابط تاریخی میان این متون و میزان تأثیر این رابطه بر ساخت هنری بپردازد -۱۴-

اگر این چنین می‌بود ادبیات تطبیقی ارزش هنری خود را باز می‌یافت و ارزش هنری آن از جانب برخی محققان و پژوهشگران مورد تشکیک قرار نمی‌گرفت.

ولی امر این چنین نبوده و کتاب دکتر غنیمی هلال خود تحلیلی بر این تشکیکات است و جانب این روابط تاریخی محض را گرفته است که بیشتر نزدیک به فلسفه یا علم اقتصاد سیاسی یا تاریخ یا دیگر زمینه‌هایی است که ناظر بر روابط خارجی میان ملتهاست و به بررسی ویژگی‌های ملی - میهنی اهتمام نمی‌ورزد.

بی گمان ردپایی از ادبیات ملی ما را در تماس با بعد هنری قرارمیدهد و به ادبیات تطبیقی حیات و نشاط می بخشد و آن را در پیوند با جهان پرشور و نشاط ادب قرار می دهد و بیش تر از اینکه آن را در پیوند باعالم کلیات محض قرار می دهد .

و این بعد هنری به نوبه ی خود می تواند در خدمت مسائل ادبیات تطبیقی در آید و به بهبود و پیشرفت اندیشه ی ارتباط میان متون ادبی یاری رساند . گاهی این ارتباط خارجی (و برونی) است و جنبه هنری مؤکد اختلاف میان دو متن است و گاهی این ارتباط حقیقی (و درونی) است چراکه جنبه ی هنری مؤکد پیوند میان دو متن است .

و ما [در اینجا] مثالی از نمایشنامه حکیم از شهر زاد^(۱۵) و داستان فرید فرج در ((روزها و شبهای سند باد)) می زنیم تا این مطلب روشن تر شود .

بعد هنری در نمایشنامه حکیم ما را به این تصور سوق می دهد که این نمایشنامه ریشه در سرزمین اروپا دارد زیرا تأکید بر عنصر گفت و گو و بحرانی شدن جدال و مسائل فلسفی و رموز ادبی و ... ما را به یاد ((تکنیک)) های نمایشنامه های غربی می اندازد که از اساطیر به عنوان رموزی برای بررسی مسائل ذهنی بهره می گیرد چون مسأله ی تطهیر هنری که حکیم در نمایشنامه ی شهرزاد به آن می پردازد .

اما بعد هنری حکایت فرید فرج ما را در تماس با این اندیشه قرار می دهد که این حکایت سرچشمه هایی در مشرق زمین دارد چرا که تأکید بر عنصر خیال ((فانتزی)) و جنبه ی اسطوره ای بدائی و انبساط و التذاد حسی و فرو رفتن در عالم رموز و تشدید جدالها و نشأت گرفتن از اموری کمی و تکیه بر حس دینی و غیره ما را به یاد فضای مشرق زمین می اندازد .

و جنبه ی هنری در هریک از این دو حکایت تصور و اندیشه ای را به ما می بخشد و پژوهشگر بعد از آن -

-۱۵

باید به کشف روابط تاریخی و جستجوی منابع در آن محیط یا در غیره پردازد تا به نتیجه مطلوب برسد که آیا این کار ادبی به منابع خارجی (و برونی) منسوب است و مسئله آن از مسائل ادبیات تطبیقی است یا اینکه